t.me/DaneshSad

ستایش

مَلِکا ذکر تو گویم که تو پاکی و خُدایی نروَم جز به همان ره که تُوأم راهنمایی

قلمرو زبانی: معنی واژه‌ها: مَلِک: پادشاه، خداوند

نکات دستوری: مَلِک: منادا/ «الف» در ملکا: نشانه ندا/ ذکر: مفعول/ مرجع ضمیر«تو» خداوند است/ تو: مضاف‌الیه/ «ی» در پاکی و خدایی: مخفف فعل اسنادی (پاک هستی– خدا هستی)/ پاک، خدا: مسند/ «واو» بین پاکی و خدایی واو ربط است/ بیت شش جمله است./ «که» در مصراع اول و دوم: حرف ربط وابسته‌ساز/ ره (راه): متمم/ «م» در توأم جهش ضمیر است و نقش آن به چگونه خواندن ارتباط دارد: تو راهنمای من هستی (مضاف‌الیه) – تو راه را به من نشان دهی (متمم)/ جز: قید

قلمرو ادبی: واج‌آرایی: تکرار مصوت «آ»

قلمرو فکری: خدایا! همواره ذکر تو را بر زبان دارم؛ چون، پاک و مُنزّه و آفریدگار هستی. جز راهی که تو آن را به من نشان دهی، به راه دیگری نمی روم.

معنای دیگر مصراع دوم: جز آن راهی که تو در آن راهنمای من باشی، به راهی دیگر نمی روم.

(مفهوم: ستایش خدا و پیروی از هدایتش)

همه درگاه تو جویم همه از فضل تو پویم همه توحید تو گویم که به توحید سزایی

قلمرو زبانی: معنی واژه‌ها: فضل: بخشش، کرم/ پوییدن: تلاش، رفتن، حرکت به سوی مقصدی برای به دست آوردن و جست و جوی چیزی/ سزا: سزاوار، شایسته، لایق.

نکات دستوری: واژه «همه» در هر سه مورد به معنای «فقط» است و نقش دستوری آن «قید» می باشد./ درگاه: مفعول/ تو: مضاف‌الیه/ جویم: مضارع اخباری (می‌جویم)/ فضل: متمم/ تو: مضاف‌الیه/ پویم: مضارع اخباری (می‌پویم)/ توحید (همه توحید تو...): مفعول/ تو: مضاف‌الیه/ گویم: مضارع اخباری (می‌گویم)/ که: حرف ربط وابسته‌ساز/ توحید (به توحید سزایی): متمم / سزا: مسند/ «ی» در سزایی: مخفف فعل اسنادی ← هستی

قلمرو ادبی: جویم، پویم، گویم: جناس/ واژه‌آرایی: تکرار واژه‌های «همه» و «تو»/ واج‌آرایی: تکرار صامت «ت»

قلمرو فکری: فقط به درگاه تو روی می‌آورم. به سبب لطف تو در تلاش هستم. تنها تو را به یگانگی می‌ستایم؛ زیرا شایسته آن می باشی. *(مفهوم: توکل بر خدا و یکتاپرستی)*

تو حکیمی تو عظیمی تو کریمی تو رحیمی تو نماینده فضلی تو سزاوار ثنایی

قلمرو زبانی:معنی واژه‌ها: حکیم: دانا به همه چیز، دانای راست‌کردار، از نام‌های خداوند تعالی؛ بدین معنا که همه کارهای خداوند از روی دلیل و برهان است و کار بیهوده انجام نمی‌دهد./کریم: بسیار بخشنده ، بخشاینده، از نام‌ها و صفات خداوند/ رحیم: بسیار مهربان، از نام ها و صفات خداوند. / نماینده: آنکه آشکار و هویدا می کند، نشان‌دهنده /ثنا: ستایش، سپاس

نکات دستوری: تو در مصراع اول و دوم : نهاد/ «ی» در پایان واژه (حکیمی، کریمی و...) مخفف فعل اسنادی است./ حکیم، عظیم، کریم، رحیم، نماینده، سزاوار: مسند/ ثنا: مضاف‌الیه/ بیت شش جمله است.

t.me/DaneshSad

قلمرو ادبی: واژه‌آرایی: تکرار واژهٔ «تو» / واج‌آرایی: تکرار صامت «ت»، «ی».

قلمرو فکری: تو دانا، بزرگ، بخشنده و مهربان هستی. تو آشکار کننده و مظهرِ فضل و بخشش و شایستهٔ ستایش هستی.

(مفهوم: اشاره به کمال و صفات نیکوی خداوند)

تَوان وصف تو گفتن که تو در فهم نگنجی تَوان شِبه تو گفتن که تو در وهم نیایی

قلمرو زبانی: معنی واژه‌ها: شبه: مانند، مثل، همسان / وهم: پندار، تصور، خیال

نکات دستوری: نتوان وصف تو گفتن، نتوان شبه تو گفتن: هر دو از نوع جمله‌های بی‌نهاد هستند./ وصف: مفعول/ تو (اولی): مضاف‌الیه/ تو (دومی): نهاد/ فهم: متمم/ نگنجی: مضارع اخباری (نمی گنجی)/ شبه: مفعول/ تو (سومی): مضاف‌الیه/ که: حرف ربط وابسته‌ساز/ تو (چهارمی): نهاد/ وَهم: متمم/ نیایی: مضارع اخباری (نمی‌آیی)/ نتوان گفت: فعل غیر شخصی

قلمرو ادبی: بیت، آرایه موازنه دارد./ فهم، وهم: جناس/ در فهم نگنجی: کنایه از فراتر از درک انسان هستی/ در وهم نیایی: کنایه از قابل تصور نبودن/ جمله «نتوان شبه تو گفتن» تلمیح دارد به آیهٔ شریفه: «لیسَ کمثله شیء» و نیز اشاره به حدیثی از حضرت علی (ع): «لا یُدرِکُهُ بُعدُ الهِمَمِ، و لا یَنالُهُ غَوصُ الفِطَنِ – بلندی همّتها او را در نیابد و ژرفی اندیشه ها بدو نرسد».

قلمرو فکری: حقیقت تو را نمی‌توان وصف کرد؛ چون در فهمِ بشر جای نمی گیری. کسی را نمی‌توان شبیه تو دانست؛ زیرا در وَهم و خیال انسان نمی گنجی. *(مفهوم: ناتوانی انسان از شناخت کامل خداوند)*

همه عزّی و جلالی همه علمی و یقینی همه نوری و سروری همه جودی و جزایی

قلمرو زبانی: معنی واژه‌ها: عز: ارجمندی، گرامی شدن، مقابل ذل./ جلال: بزرگواری، شکوه، از صفات خداوند که به مقام کبریایی او اشاره دارد./ یقین: بی شبهه و شک بودن. امری که واضح و ثابت شده باشد./ جود: بخشش ، سخاوت، کرم/ سرور: شادی، خوشحالی / جزا: پاداش کار نیک

نکات دستوری: واژه «همه» در این بیت، در هر سه مورد به معنای «سراسر و کاملاً» است و نقش دستوری آن «قید» می باشد./ «ی» در آخر کلمات عزی، جلالی و... : مخفف فعل اسنادی است./ عز، جلال، علم، یقین، نور، سرور، جود، جزا: مسند/ «و» در هر دو مصراع حرف ربط است./ بیت هشت جمله است.

قلمرو ادبی: واژه‌آرایی ، تکرار واژهٔ همه/ واج‌آرایی: تکرار مصوت «ی» و مصوت کوتاه «ـُـ» / بیت موازنه دارد.

قلمرو فکری: سراسر وجودت عزّت، شکوه، دانش، اطمینان، روشنایی، شادی، بخشش و پاداش است.

(مفهوم: اشاره به صفات خداوند)

همه غیبی تو بدانی، همه عیبی تو بپوشی همه بیشی تو بکاهی، همه کمی تو فزایی

قلمرو زبانی: نکات دستوری: «ی» در غیبی و عیبی «ی» نکره است امّا در بیشی و کمی، «ی» مصدری است./ همه: در هر دو مصراع صفت مبهم است./ غیب، عیب، بیشی،کمی: مفعول/ زمان افعال، مضارع اخباری است: می‌دانی، می‌پوشی، می کاهی، می‌افزایی/ ضمیر «تو» در هر دو مصراع، نقش نهاد دارد.

قلمرو ادبی: بیشی، کمی: تضاد/ بکاهی، فزایی: تضاد/ واژه‌آرایی: تکرار واژه‌های همه و تو/ مصراع اول، تلمیح به آیه شریفه: «عالِم الغیب و الشهاده» و مصراع دوم تلمیح به آیه شریفه: «تُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ»/ واج‌آرایی: تکرار مصوت «ای»/ بیت موازنه دارد.

t.me/DaneshSad

قلمرو فکری: تو از همهٔ امورِ پنهان خبر داری و همهٔ عیب و نقص‌های ما را می‌پوشانی و همهٔ کم و زیاد شدن‌ها به دست توست. *(مفهوم: اشاره به علم مطلق خداوند و لطف او به بندگان)*

لب و دندان سنایی همه توحید تو گوید مگر از آتش دوزخ بودش روی رهایی

قلمرو زبانی: معنی واژه‌ها: روی: مجازاً امکان، چاره

نکات دستوری: لب و دندان: نهاد/ سنایی: مضاف‌الیه/ همه: فقط (قید)/ توحید: مفعول/ تو: مضاف‌الیه/ گوید: مضارع اخباری (می گوید)/ مگر: قید/ آتش: متمم/ دوزخ: مضاف‌الیه/ بوَد: غیر اسنادی به معنای وجود داشتن/ ضمیر«ش» در بودش: متمم (امکان رهای برای او وجود داشته باشد.)/ مرجع ضمیر «ش»: سنایی/ روی رهایی: گروه نهادی/ رهایی: مضاف‌الیه/ بیت دو جمله است.

قلمرو ادبی: لب و دندان مجاز از «کل وجود»/ روی: ایهام تناسب: ۱- امکان ۲- روی به معنای «چهره»، با لب و دندان تناسب دارد./ مگر: ایهام: در معنی ۱- امید ۲- شاید / لب و دندان: مراعات نظیر/ آتش: مجاز عذاب الهی

قلمرو فکری: خدایا! تمام وجودِ سنایی، تو را به یگانگی می ستاید، به این امید که امکانِ رهایی از آتش جهنم برای او وجود داشته باشد. *(مفهوم: توحید ، مایهٔ نجات انسان از عذاب الهی است.)*

درس یکم: شُکر نعمت

منّت خدای را عزّ و جل[۱] که طاعتش موجب قربت است[۲] و به شکر اندرش مزید نعمت.[۳] هر نفسی که فرو می رود، مُمِدّ حیات است[۴] و چون برمی آید، مفرّح ذات.[۵] پس در هر نفسی دو نعمت موجود است[۶] و بر هر نعمتی شکری واجب.[۷]

قلمرو زبانی: معنی واژه‌ها: منّت: سپاس، شکر ، نیکویی/ عزّ و جل: گرامی، بزرگ و بلندمرتبه است. بعد از ذکر نام خداوند به کار می رود./ مزید: افزونی، زیادی/ مفرّح: شادی بخش، فرح انگیز

نکات دستوری:

۱- منت: نهاد/ «را» در «خدای را»، رای اختصاص است، یعنی می گوییم: «سپاس، مخصوص خداوند است...». اما چون این نوع «را» در کتاب‌های درسی ذکر نشده، آن را حرف اضافهٔ «برای» به شمار آوریم. (برای خدا)/ برای خدا: گروه متممی در نقش مسند/ عز وجل: این‌گونه جمله ها را در زبان فارسی «جمله معترضه» می‌نامند و می‌توان معادل صفت دانست؛ یعنی عزیز و بزرگ/ فعل «است» در پایان جمله به قرینه لفظی حذف شده است.

۲- که: حرف ربط وابسته‌ساز/ طاعت: نهاد/ ش: مضاف‌الیه/ موجب: مسند/ قربت: مضاف‌الیه/ است: فعل اسنادی

۳- و: حرف ربط هم‌پایه‌ساز/ به شکر اندر: یک متمم با دو حرف اضافه (از ویژگی‌های متون تاریخی)/ ش: مضاف‌الیه (به شکرش اندر)/ مزید: نهاد/ نعمت: مضاف‌الیه/ فعل به قرینه لفظی حذف شده است: مزید نعمت [است] ← فعل غیر اسنادی به معنای وجود داشتن.

۴- هر: صفت مبهم/ نفسی: نهاد/ که: حرف ربط/ فرو می‌رود: مضارع اخباری/ مُمد: مسند/ حیات: مضاف‌الیه/ است: فعل اسنادی

۵- و: حرف ربط هم‌پایه‌ساز/ چون: حرف ربط وابسته‌ساز/ برمی آید: مضارع اخباری/ مفرّح: مسند/ ذات: مضاف‌الیه/ فعل

t.me/DaneshSad

به قرینه لفظی حذف شده است.: ...مفرّح ذات [است.] – نهاد محذوف: نفس

۶-پس: حرف ربط هم‌پایه‌ساز- قید/ در: حرف اضافه/ هر: صفت مبهم/ نَفَسی: متمم/ دو: صفت شمارشی/ نعمت: نهاد/ موجود: مسند/ است: فعل اسنادی.

۷-و: حرف ربط هم‌پایه‌ساز/ بر: حرف اضافه/ هر: صفت مبهم/ نعمتی: متمم / شُکری: نهاد/ واجب: مسند/ فعل در پایان جمله به قرینه لفظی حذف شده اند: .... بر هر نعمتی شکری واجب. [است.]

قلمرو ادبی: قربت، نعمت: آرایه سجع / به شکر اندرش...: تلمیح به آیه شریفه:« لَئِنْ شَکَرْتُمْ لَأَزِیدَنَّکُمْ» (ابراهیم/۷) / فرو می رود، برمی‌آید: تضاد

قلمرو فکری: سپاس مخصوص (برای) خداوند گرامی و بزرگ است که اطاعت و فرمانبرداری از او سبب نزدیکی به او می‌شود و در شکرگزاری او، افزایش نعمت وجود دارد. هر نَفَسی که فرو برده می‌شود، یاری‌رسان و ادامه‌دهندهٔ زندگی است و زمانی که بیرون می‌آید، شادی‌بخش وجود است. بنابراین در هر نَفَسی دو نعمت وجود دارد و برای هر نعمتی هم شکرگزاری واجب است.

از دست و زبان که برآید کز عهدهٔ شکرش به درآید؟

قلمرو زبانی: نکات دستوری: از: حرف اضافه/ دست: متمم/ و: واو عطف/ زبان: معطوف به متمم /«که» در مصراع اول ضمیر پرسشی است و در مصراع دوم حرف ربط وابسته‌ساز/ که (مصراع اول): مضاف‌الیه / کز: که از/ کلّ مصراع دوم، نهاد فعل «برآید» در مصراع اول است./ شُکر: مضاف‌الیه /ش: مضاف‌الیه مضاف‌الیه/ به در آید: مضارع التزامی

قلمرو ادبی: دست: مجاز از کردار، عمل/ زبان: مجاز از گفتار/ از دست و زبان کسی برآمدن: کنایه از توانایی داشتن که – که: جناس تام (همسان)/ بیت پرسش انکاری دارد.

قلمرو فکری: هیچ کس قادر نیست که شکر نعمت‌های خداوند را آن طور که شایسته است، به جای آورد.

(مفهوم: ناتوانی انسان در به جاآوردن شکر نعمت‌های خداوند)

اِعملوا آلَ داودَ شکراً و قلیلٌ مِن عبادیَ الشکور.

قلمرو ادبی: آرایه تضمین (سعدی در بین کلام خود، آیه قرآن را ذکر کرده است.)

قلمرو فکری: ای خاندان داود، شکرگزار باشید و عدهٔ کمی از بندگانِ من شکرگزارند.

بنده همان به که ز تقصیر خویش عذر به درگاه خدای آورد

ورنه سزاوار خداوندیش کس تواند که به جای آورد

قلمرو زبانی: معنی واژه‌ها: به: بهتر/ تقصیر: گناه، کوتاهی در عبادت

نکات دستوری:

• بیت اول: همان: نهاد/ به: مسند/ حذف فعل به قرینه معنایی: بنده همان به [است] که از تقصیر خویش.../ تقصیر: متمم/ خویش: مضاف‌الیه /بنده: نهاد برای جمله دوم (بنده ز تقصیر خویش عذر...) /عذر: مفعول /درگاه: متمم / خدا: مضاف‌الیه/ آورد: مضارع التزامی (بیاورد)

• بیت دوم: ورنه: قید – حرف ربط وابسته‌ساز/ سزاوار: مفعول/ خداوندی: مضاف‌الیه/ ش: مضاف‌الیه مضاف‌الیه/ کس:

t.me/DaneshSad

نهاد/ نتواند: مضارع اخباری (نمی‌تواند)/ به جای آورد: مضارع التزامی (به جای بیاورد)

کس نتواند (جمله پایه) – سزاوار خداوندیش را به جای آورد.(پیرو)

قلمرو ادبی: درگاه: مجاز از خداوند

قلمرو فکری:

۱- همان بهتر است که بنده (انسان) به خاطر کوتاهی در عبادت و شکرگزاری، از درگاه خداوند طلب آمرزش و بخشایش کند. *(مفهوم: اعتراف انسان به کوتاهی در عبادت و شکرگزاری)*

۲- وگرنه کسی نمی تواند بندگی و طاعت شایسته خداوندی او را به جای آورد.

(مفهوم: اشاره به به ناتوانی انسان از ادای شایسته حق بندگی خداوند)

باران رحمت بی حسابش همه را رسیده و خوان نعمت بی دریغش همه جا کشیده.

قلمرو زبانی: معنی واژه‌ها: خوان: سفره ، سفره فراخ و گشاده

دستورزبان: باران: نهاد/ رحمت: مضاف‌الیه/ بی‌حساب: صفت مضاف‌الیه/ ش: مضاف‌الیه مضاف‌الیه/ را: حرف اضافه به معنای (به)/ همه (مصراع اول): متمم/ حذف فعل به قرینه معنایی: همه را رسیده [است.]/ خوان: نهاد/ نعمت: مضاف‌الیه / بی‌دریغ: صفت مضاف‌الیه/ش: مضاف‌الیه مضاف‌الیه/ همه جا: قید/ حذف فعل به قرینه معنایی:...همه جا کشیده [است.]/ ترکیب‌های وصفی: رحمت بی‌حساب، نعمت بی‌دریغ، همه جا/ ترکیب‌های اضافی: باران رحمت، رحمتش، خوان نعمت، نعمتش

قلمرو ادبی: باران رحمت، خوان نعمت: اضافه تشبیهی /رسیده، کشیده: آرایه سجع / تلمیح به آیه شریفه: «رَبُّکُمْ ذُو رَحْمَهٍ وَاسِعَه» (انعام/۱۴۷) (پروردگار شما دارای رحمتی گسترده است.)

قلمرو فکری: رحمت بی‌اندازهٔ خداوند مانند بارانی بر همه نازل شده‌است و نعمت فراگیر او مانند سفره‌ای همه جا گسترده شده است. *(مفهوم: رحمت و نعمت خداوند شامل حال همهٔ بندگان و موجودات می‌شود.)*

پردهٔ ناموس بندگان به گناه فاحش ندَرَد و وظیفه روزی به خطای منکَر نبُرد.

قلمرو زبانی: معنی واژه‌ها: ناموس: آبرو، شرافت/ به: به سبب/ فاحش: آشکار، واضح/ دریدن: پاره کردن / وظیفه: مقرری، وجه معاش/ وظیفه روزی: رزق مقرر و معین/ روزی: رزق، مقدار خوراک یا وجه معاش که هر کس روزانه به دست می‌آورد یا به او می‌رسد./منکَر: زشت، ناپسند / نَبُرد: قطع نکند.

نکات دستوری:پرده: مفعول/ ناموس: مضاف‌الیه/ بندگان: مضاف‌الیه مضاف‌الیه/ گناه: متمم/ فاحش: صفت/ ندَرَد: مضارع اخباری (نمی دَرَد) / و: حرف ربط هم‌پایه‌ساز / وظیفه: مفعول/ روزی: مضاف‌الیه/ خطا: متمم/ منکر: صفت/ نُبرد: مضارع اخباری (نمی بُرَد)/ گناه فاحش، خطای منکر: ترکیب وصفی/ ترکیب اضافی: پرده ناموس، ناموس بندگان، وظیفه روزی

قلمرو ادبی: پردهٔ ناموس: اضافه تشبیهی/ پرده دریدن: کنایه از رسوا کردن، فاش کردن راز / نَدرَد، نبَرد: سجع/ پرده ناموس بندگان به گناه فاحش ندرد: اشاره به صفت «ستارالعیوب» بودن خداوند (یعنی خداوند گناهان بندگان خود را می‌پوشاند و مخفی می کند تا آبروی بندگانش نریزد.)/وظیفه روزی به خطای منکر نُبرد: اشاره به صفت رزاق بودن خداوند.

قلمرو فکری: آبروی بندگان را به سبب گناه‌کاری آنان نمی‌برد (رسوا نمی کند.) و روزی و رزق مقرّر آنها را با وجود خطاکار بودنشان قطع نمی کند.

t.me/DaneshSad

فراش باد صبا را گفته تا فرش زمُردین بگستردو دایهٔ ابر بهاری را فرموده تا بنات نبات در مهد زمین بپرورد.

قلمرو زبانی: معنی واژه‌ها: فراش: فرش گستر، گسترندهٔ فرش/ صبا: باد شرقی که به فارسی باد بهار گویند./ زمُرد: سنگ قیمتیِ سبزرنگ/ زمردین: صفت نسبی /دایه: زنی که به جای مادر به کودک شیر می‌دهد یا از او پرستاری می کند. / بنات: ج بنت، دختران/ نبات: گیاه، رستنی

نکات دستوری: را: حرف اضافه به معنای «به» است و «فراش» متمم است← (به فراش باد صبا گفته...)/حذف فعل کمکی به قرینه معنایی: گفته [است.] / بادصبا: مضاف‌الیه/ تا: حرف ربط وابسته‌ساز / فرش: مفعول/ زمردین: صفت/ بگسترد: مضارع التزامی/ را: حرف اضافه به معنای «به» است و «دایه» متمم است← (به دایه ابر بهاری فرموده..)/ ابر: مضاف‌الیه/ بهاری: صفت مضاف‌الیه/ حذف فعلِ کمکی به قرینه معنایی: فرموده [است.]/ تا: حرف ربط وابسته‌ساز/ بنات: مفعول/ نبات: مضاف‌الیه/ مهد: متمم/ زمین: مضاف‌الیه/ بپرورد: مضارع التزامی

قلمرو ادبی: هر چهار ترکیب «فراش باد صبا، دایه ابر ، بنات نبات، مهد زمین»، اضافه تشبیهی‌اند. / فرش زمرّدین: استعاره از سبزه و چمن/ فراش، فرش، بگسترد: مراعات نظیر/ باد صبا، ابر بهار، نبات، زمین: مراعات نظیر/ دایه، بنات، مهد، بپرورد: مراعات نظیر/ کل عبارت آرایه تشخیص دارد./ بگسترد- بپرورد: سجع

قلمرو فکری: خداوند به بادِ صبا فرمان داده تا چمن و سبزه را روی زمین بگستراند(زمین را سرسبز کند) و به ابر بهاری نیز دستور داده تا گیاهان را در زمین پرورش دهد.

درختان را به خلعت نوروزی قبای سبزورق در برگرفته [1] و اطفال شاخ را به قدومِ موسم ربیع، کلاه شکوفه بر سر نهاده. [2]

قلمرو زبانی: معنی واژه‌ها: قبا: جامه‌ای که از جلو باز باشد و پس از پوشیدن دو طرف جلو را با دکمه به هم بپیوندند./ ورق: برگ / شاخ: شاخه/ قدوم:آمدن، قدم نهادن، فرارسیدن/ موسم: فصل، زمان، هنگام/ ربیع: بهار

نکات دستوری:

۱- در جمله اول «را» فک اضافه است: در برِ درختان...← (در: حرف اضافه/ بر: متمم / درختان: مضاف‌الیه) / به: در معنی «به عنوان»- حرف اضافه/ خلعت: متمم/ نوروزی: صفت/ قبا: مفعول/ سبز: صفت/ ورق: مضاف‌الیه (قبای ورق) / حذف فعل کمکی به قرینه معنایی در پایان جمله:...گرفته [است.]

۲- در جمله دوم نیز، «را» فک اضافه است: بر سرِ اطفال شاخ ← (بر: حرف اضافه/ سر: نهاد/ اطفال: مضاف‌الیه/ شاخ : مضاف‌الیه مضاف‌الیه)/ به: حرف اضافه/ قدوم: متمم/ موسم: مضاف‌الیه/ ربیع: مضاف‌الیه مضاف‌الیه / کلاه: مفعول/ شکوفه: مضاف‌الیه /حذف فعل کمکی به قرینه معنایی در پایان جمله: ... نهاده [است.]

قلمرو ادبی: «قبای ورق، اطفال شاخ، کلاه شکوفه» اضافه تشبیهی هستند./ قدوم موسم ربیع: تشخیص/ شاخ، درخت، ورق، شکوفه، نوروز، ربیع: مراعات نظیر / نوروز، خلعت، قبا: مراعات نظیر/ اطفال، کلاه، سر: مراعات نظیر / بر، سر: جناس / گرفته، نهاده: سجع.

✓ترتیب جملات:

[خداوند] قبای سبز ورق [را] به [عنوان] خلعت نوروزی، در برِ درختان گرفته [است] و به قدومِ موسم ربیع، کلاه شکوفه [را] بر سرِ اطفال شاخ نهاده [است.]

قلمرو فکری: خداوند قبایی سبزرنگ از برگ‌ها را به عنوان هدیهٔ نوروز، بر تن درختان پوشانده است و به واسطهٔ فرارسیدن فصل بهار، شکوفه‌ها را همچون کلاهی بر سر شاخه‌های درختان قرار داده است.

t.me/DaneshSad

عصارهٔ تاکی به قدرت او شهد فایق شده و تخم خرمایی به تربیتش نخل باسق گشته.

قلمرو زبانی: معنی واژه‌ها: عصاره: آبی که از فشردن میوه یا چیزی دیگر به دست آورند، افشره، شیره/ تاک: درخت انگور، رز/ شهد: عسل، شهد فایق: عسل خالص/ فایق: برگزیده، برتر/ باسق: بلند، بالیده

نکات دستوری:عصاره: نهاد/ تاک: مضاف‌الیه/ به: حرف اضافه/ قدرت: متمم/ او: مضاف‌الیه/ شهد: مسند/ فایق: صفت/ حذف فعل کمکی به قرینه معنایی در آخر جمله:... فایق شده [است.]/ و: حرف ربط هم‌پایه‌ساز/ تخم: نهاد/ خرما: مضاف‌الیه/ به: حرف اضافه/ تربیت: متمم/ ش: مضاف‌الیه/ نخل: مسند/ باسق: صفت/ حذف فعل کمکی به قرینه معنایی در آخر جمله:..باسق گشته [است.] /مرجع او: خداوند

قلمرو ادبی: نخل باسق: تلمیح به آیه شریفه «وَالنَّخْلَ بَاسِقَاتٍ لَهَا طَلْعٌ نَضِيدٌ» (ق/۱۰) (نخل‌های بلندقامت که میوه‌های متراکم دارند.) /تخم خرما، نخل باسق: مراعات نظیر./ فایق – باسق: سجع

قلمرو فکری: شیرهٔ انگور به واسطهٔ قدرت خداوند به شیرینیِ ممتاز و برتر تبدیل شده و هستهٔ خرما به سبب توجه و پرورش او، درخت خرمای بلندی شده است.

ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری

همه از بهر تو سرگشته و فرمانبردار شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری

قلمرو زبانی: نکات دستوری:

•بیت اول: ابر: نهاد/ و: واو عطف/ باد، مه، خورشید ، فلک: هر چهار واژه، معطوف به نهاد هستند./ درکارند: «ند» مخفف فعل اسنادی/ درکار: گروه متمم در نقش مسند/ تا: حرف ربط وابسته‌ساز / تو: نهاد/ نان: مفعول/ کف: متمم/ آوری: مضارع التزامی (بیاوری)/ غفلت: متمم/ نخوری: مضارع التزامی

•بیت دوم: همه: نهاد / از بهر: حرف اضافه مرکب/ تو: مضاف‌الیه/ سرگشته: مسند/ و: واو عطف/ فرمانبردار: معطوف به مسند/ حذف فعل به قرینه معنایی: همه از بهر تو سرگشته و فرمانبردار [هستند.]/ شرط: مسند/ انصاف: مضاف‌الیه/ نباشد: فعل اسنادی/ که: حرف ربط وابسته‌ساز/ تو: نهاد/ فرمان: مفعول/ نَبَری: مضارع التزامی/ جمله «تو فرمان بری» نهاد است برای جمله قبل از آن ← فرمان نبردن تو ، شرط انصاف نباشد.

قلمرو ادبی: ابر و باد و مه و خورشید و فلک: مراعات نظیر، و مجاز از همه جهان/ در کار بودن: کنایه از در تکاپو و تلاش/ نان: مجاز از روزی / نانی به کف آوردن: کنایه از رزق و روزی به دست آوردن/ هر دو بیت تشخیص دارند./ تلمیح به آیه شریفه: «وَسَخَّرَ لَكُمُ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ دَائِبَيْنِ»(ابراهیم/۳۳) (آفتاب و ماه را که همواره در حرکتند رام شما کرد.)/ کف: مجاز از دست.

قلمرو فکری: ۱-تمام پدیده‌های هستی در فعالیت و تکاپو هستند تا تو رزق و روزی خود را به دست آوری و در عین حال از یاد خدا غافل نباشی. ۲- همهٔ پدیده‌های هستی برای تو این چنین در تلاش و مطیع هستند، بنابراین، عدم اطاعت تو از خداوند دور از انصاف است . *(مفهوم ابیات: انسان باید همیشه به یاد خدا باشد و شرط بندگی و فرمانبری را به جای آورد.)*

در خبر است از سرور کاینات و مفخر موجودات و رحمت عالمیان و صفوت آدمیان و تتمه دور زمان محمد مصطفی ـ صلّی الله علیه و آله و سلّم ـ

قلمرو زبانی: معنی واژه‌ها: خبر: حدیث/ کاینات: جمع کاینه، همه موجودات جهان / مفخر: مایه افتخار، هر چه بدان

t.me/DaneshSad

فخر کنند و بنازند / صفوت: برگزیده، برگزیده از افراد بشر/ تتمه: باقی مانده؛ تتمه دور زمان: مایه تمامی و کمال گردش روزگار، مایه تمامی و کمال دور زمان رسالت.

نکات دستوری: خبر: متمم/است: غیر اسنادی (وجود دارد)/ و: در کل عبارت واو عطف است./ سرور: متمم/ مفخر، رحمت، صفوت، تتمه: هر چهار واژه، معطوف به متمم‌اند./ کاینات، موجودات، عالمیان، آدمیان، دور ← هر چهار کلمه، مضاف‌الیه هستند. / زمان: مضاف‌الیه مضاف‌الیه / محمد مصطفی(ص): بدل

قلمرو ادبی: رحمت عالمیان: تلمیح به آیهٔ شریفهٔ «وَمَا أَرْسَلْنَاکَ إِلَّا رَحْمَةً لِلْعَالَمِینَ» (انبیا/۱۰۷) ترجمه: ←ما تو را نفرستادیم مگر آنکه رحمت برای اهل عالم باشی.

قلمرو فکری: در حدیث و سخنی از سرور جهانیان، مایهٔ افتخار موجودات، رحمتِ خداوند بر اهل عالم، برگزیدهٔ آدمیان و نقطهٔ اوج و کمال گردش روزگار، حضرت محمّد مصطفی -که سلام و درود خداوند بر او و آلش باد-چنین آمده است:

شفیعُ مُطاعُ نبیٌّ کریم قسیمُ جسیمُ نسیمُ وسیم

قلمرو زبانی: معنی واژه‌ها: شفیع: شفاعت کننده، پایمرد/ مطاع: فرمانروا، اطاعت شده، کسی که دیگری فرمان او را می‌برَد./ نبی: پیام آور، پیغمبر، رسول/کریم: بخشنده/ قسیم: صاحب جمال/ جسیم: خوش‌اندام/ نسیم: خوشبو/ وسیم: دارای نشان پیامبری.

قلمرو ادبی: قسیم، جسیم، نسیم، وسیم: جناس / واج‌آرایی: تکرار صامت «س»

قلمرو فکری: شاعر در این بیت، هشت صفت برای پیامبر اسلام (ص) ذکر کرده است.

بلغ العلی بکمالہ، کشف الدجی بجمالہ حسنت جمیع خصالہ، صلوا علیہ و آلہ

قلمرو ادبی: تلمیح به آیه شریفه:«انّ اللّهَ وَمَلَائکَتَهُ یُصَلُّونَ عَلَی النَّبِیِّ یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَیْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِیمًا» (سوره احزاب/۵۶) (خدا و فرشتگانش بر (روان پاک) این پیغمبر صلوات و درود می‌فرستند. شما هم ای اهل ایمان، بر او صلوات و درود بفرستید.)

قلمرو فکری: [پیامبرص] به واسطهٔ کمال خود به مرتبهٔ بلند رسید و با جمال نورانی خود، تاریکی‌ها را برطرف کرد. همهٔ صفات و خصلت‌های او زیباست. بر او و خاندانش صلوات بفرستید.

چه غم دیوار امّت را که دارد چون تو پشتیبان؟ چه باک از موج بحر آن را که باشد نوح کشتیبان؟

قلمرو زبانی: معنی واژه‌ها: پشتیبان: پشت و پناه. (پشتیبان در اصل، چوبی است که برای نگهداشت و استواری دیوار، در پشت آن نصب می کنند.)

نکات دستوری:

- جمله اول: چه غم دیوار امت را ←چه غم برای دیوار امت [است.]

چه: صفت پرسشی/ غم: نهاد/ دیوار: متمم/ امت: مضاف‌الیه/ را: حرف اضافه در معنی (برای)/ حذف فعل غیر اسنادی «است» به قرینه معنایی: چه غم برای دیوار امت [است.] (وجود دارد)

- جمله دوم: که – دارد چون تو پشتیبان ← [دیوار امت] چون تو پشتیبانی دارد.

که: حرف ربط وابسته‌ساز/ دارد: مضارع ساده/ چون: حرف اضافه / تو: متمم/ پشتیبان: مفعول/ نهاد: «دیوار امت»

- جمله سوم : چه باک از موج بحر آن را← چه باک از موج بحر برای آن [است.]

t.me/DaneshSad

چه: صفت پرسشی/ باک: نهاد/ از: حرف اضافه/ موج: متمم/ بحر: مضاف‌الیه/ را: حرف اضافه در معنی (برای) /آن: متمم/ حذف فعل غیر اسنادی «است» به قرینه معنایی: چه باک [است] (وجود دارد)

•جمله چهارم: باشد نوح کشتیبان ← نوح کشتیبان باشد.

نوح: نهاد/ کشتیبان: مسند/ باشد: فعل اسنادی

قلمرو ادبی: دیوار امّت: هم می‌توان اضافه استعاری گرفت (امت به خانه مانند شده که دیوار از قسمت های آن است.) و هم اضافه تشبیهی (امت، مانند دیوار است) امّا با توجه به سیاق کلام و قرینه «پشتیبان» به نظر می‌رسد اضافه تشبیهی مناسب‌تر است./ موج بحر: استعاره از تلاطم و اتفاقات ناموافق / مصراع دوم: تلمیح به ماجرای حضرت نوح(ع)/ نوح، بحر، کشتیبان: مراعات نظیر/ پشتیبان، کشتیبان: جناس/ بیت اسلوب معادله دارد./ پشتیبان: ایهام تناسب← ۱- حامی ۲- به معنای چوبی که پشت در نصب می کنند، با «دیوار» تناسب دارد. / بیت پرسش انکاری دارد.

قلمرو فکری: ای پیامبر! مسلمانان غم و اندوهی ندارند چون پشتیبانی مانند تو دارند. کسی که کشتیبان او حضرت نوح (ع) باشد، هرگز از امواج دریا هراسی ندارد.

هرکه که یکی از بندگان گنهکار پریشان روزگار دست انابت به امید اجابت به درگاه حق ـ جلّ و علا ـ بردارد.

قلمرو زبانی: معنی واژه‌ها: انابت: بازگشت به سوی خدا، توبه، پشیمانی

نکات دستوری: هرگاه‌که: حرف ربط وابسته‌ساز/ یکی: نهاد/ از: حرف اضافه/ بندگان: متمم/ گنهکار، پریشان‌روزگار: هردو، صفت «بندگان» هستند./ دست: مفعول/ انابت: مضاف‌الیه/ به: حرف اضافه/ امید: متمم/ اجابت: مضاف‌الیه / به: حرف اضافه/درگاه: متمم/ حق: مضاف‌الیه/ جلّ و علا: جمله معترضه/ بردارد: فعل پیشوندی- مضارع التزامی

قلمرو ادبی: پریشان روزگار: کنایه از بدبخت / انابت، اجابت: جناس

قلمرو فکری: هرگاه که یکی از بندگان گناهکار و آشفته‌حال، به امید قبولیِ توبه، دست خود را به درگاه خداوندِ بزرگ بلندکند و دعا نماید.

ایزد تعالی در او نظر کند. بازش بخواند، باز اعراض کند. بار دیگرش به تضرّع و زاری بخواند.

قلمرو زبانی: معنی واژه‌ها: خواندن: صدا کردن / اعراض: روی برگرداندن از کسی یا چیزی، روگردانی/ تضرع: زاری کردن، التماس کردن.

نکات دستوری: ایزد: نهاد/ تعالی: صفت/در: حرف اضافه/ او: متمم/ نظر: مفعول/ نکند: مضارع اخباری(نمی کند)/ باز: قید/ «ش» در (بازش): مفعول، جهش ضمیر دارد← بخواندش/ بار دیگر: قید/ «ش» در (دیگرش): مفعول/ به: حرف اضافه/ تضرع: متمم/و: واو عطف/ زاری: معطوف به متمم/ بخواند: مضارع التزامی

قلمرو ادبی: باز، بار: جناس.

قلمرو فکری: خداوندِ بلندمرتبه به او توجه نمی‌کند. آن بنده دوباره خدا را صدا می زند، ولی باز هم خداوند از او روی برمی‌گرداند و توجهی نمی‌کند. بار دیگر خداوند را با زاری و التماس صدا می زند.

حق ـ سبحانه و تعالی ـ فرماید: یا ملائکتی قد اِستَحیَیتُ من عبدی ولیسَ لَهُ غیری فقد غَفَرتُ لَهُ.

قلمرو زبانی: نکات دستوری: حق: نهاد/ سبحانه و تعالی: جمله معترضه

قلمرو ادبی: آرایه تضمین

t.me/DaneshSad

قلمرو فکری: خداوندِ پاک و بلندمرتبه می فرماید: ای فرشتگانم! من از بندهٔ خود شرم دارم، او جز من پناهی ندارد. پس او را آمرزیدم.

دعوتش اجابت کردم و امیدش برآوردم که از بسیاری ِدعا و زاری ِبنده هم شرم دارم.

قلمرو زبانی: نکات دستوری: دعوت: مفعول/ ش: مضاف‌الیه/ اجابت کردم: فعل مرکب- ماضی ساده/ امید: مفعول/ ش: مضاف‌الیه/ برآوردم: فعل پیشوندی-ماضی ساده/ از: حرف اضافه/ بسیاری: متمم/ دعا: مضاف‌الیه /و: واو عطف/ زاری: معطوف به متمم/ بنده: مضاف‌الیه مضاف‌الیه/ شرم: مفعول/ همی دارم: مضارع اخباری (همی دارم)

قلمرو فکری: دعایش را مستجاب کردم و آرزویش را برآورده ساختم؛ زیرا از این همه دعا و نالهٔ بنده‌ام شرم می کنم.

کرم بین و لطف خداوندگار گنه بنده کرده ست و او شرمسار

قلمرو زبانی:نکات دستوری: کرم، لطف: مفعول/ واو در مصراع اول: واو عطف/ خداوندگار: مضاف‌الیه/ گنه: مفعول / بنده: نهاد / واو در مصراع دوم: حرف ربط هم‌پایه‌ساز/ او: نهاد/ مرجع ضمیر «او»: خداوندگار/ شرمسار: مسند/ حذف فعل به قرینه لفظی:... او شرمسار [است.]

قلمرو ادبی: تلمیح به کلام «یا ملائکتی قد استحییتُ من عبدی...».

قلمرو فکری:بخشش و مهربانی خداوند را ببین که چقدر زیاد است؛ بنده گناه می کند و او (خدا) از گناه بنده‌اش خجالت زده است. (مفهوم: لطف و بخشش خداوند)

عاکفان کعبه جلالش به تقصیر عبادت معترف که: ما عَبَدناکَ حق عبادتِک و واصفان حلیه جمالش به تحیّر منسوب که: ما عَرَفناکَ حقَّ مَعرِفَتِک

قلمرو زبانی: معنی واژه‌ها:عاکفان: ج عاکف، کسانی که در مدتی معین در مسجد بمانند و عبادت کنند. /معترف: اقرارکننده، اعتراف کننده / واصفان: ج واصف، وصف کنندگان، ستایندگان/ حلیه: زیور، زینت / منسوب: نسبت داده شده /تحیر: سرگشتگی، سرگردانی./ تقصیر:گناه، کوتاهی، کوتاهی کردن

نکات دستوری : عاکفان: نهاد/ کعبه: مضاف‌الیه/ جلال: مضاف‌الیه مضاف‌الیه/ش: مضاف‌الیه مضاف‌الیه/به: حرف اضافه/ تقصیر: متمم/ عبادت: مضاف‌الیه/ معترف: مسند/ حذف فعل به قرینه معنایی: ...معترف [هستند.]/ واصفان: نهاد/ حلیه: مضاف‌الیه/ جمال: مضاف‌الیه مضاف‌الیه/ ش: مضاف‌الیه مضاف‌الیه/ به: حرف اضافه/ تحیّر: متمم/ منسوب: مسند/ حذف فعل به قرینه معنایی: ...منسوب [هستند].

قلمرو ادبی: کعبه جلال، حلیه جمال: اضافه تشبیهی/ عاکف، کعبه، عبادت: مراعات نظیر/ جلال، جمال: جناس/ ما عبدناک حق عبادتک، ما عرفناک حق معرفتک: آرایه تضمین.

قلمرو فکری: پرستش کنندگانِ خداوند (عابدان) به کوتاهی در عبادت اعتراف دارند و می‌گویند: «تو را آن گونه که شایسته است، پرستش نکردیم.» و وصف کنندگان زیباییِ خداوند به سرگشتگی و حیرت منسوب شده‌اند و می گویند: «تو را آن‌گونه که شایسته است، نشناختیم.»

گر کسی وصف او ز من پرسد بی دل از بی نشان چه گوید باز؟

عاشقان کشتگان معشوقند برنیاید ز کشتگان آواز

قلمرو زبانی: معنی واژه‌ها: بیدل: عاشق

t.me/DaneshSad

نکات دستوری:

• بیت اول: گر: حرف ربط وابسته‌ساز/ کسی: نهاد/ وصف: مفعول/ او: مضاف‌الیه- مرجع ضمیر او: خداوند/ از: حرف اضافه/ من: متمم / پرسد: مضارع التزامی(بپرسد)/ بی دل: نهاد/ از: حرف اضافه/ بی‌نشان: متمم/ چه: مفعول/ بازگوید: فعل پیشوندی- سعدی در یکی از غزل‌هایش، بیتی با همین مضمون دارد:

چگونه وصف جمالش کنم؟ که حیران را مجال نطق نباشد که بازگوید چون

• بیت دوم: عاشقان: نهاد/ کشتگان: مسند/ معشوق: مضاف‌الیه/ «ند» در معشوقند: مخفف فعل اسنادی/ ز: حرف اضافه/ کشتگان (مصراع دوم): متمم/ آواز: نهاد / برنیاید: مضارع اخباری (برنمی‌آید)

قلمرو ادبی: بیت اول: تلمیح به «إنّ الله لا یوصف و لا یدرک»/ بیت دوم: تلمیح به حدیث «من عرف الله کلّ لسانه» (کسی که خدا را شناخت، زبانش کُند می‌شود و نمی تواند چیزی بگوید)/ بی نشان: کنایه از خداوندِ بی نشان / عاشق، معشوق: اشتقاق / بیت اول پرسش انکاری دارد.

قلمرو فکری:

۱- اگر کسی وصف خداوند را از من بخواهد، به او می‌گویم که منِ عاشق نمی‌توانم از معشوقِ بی‌نشان سخن بگویم. (*مفهوم: ناتوانی در وصف خداوند*)

۲- عاشق حقیقی در برابر معشوق(خدا) مانند یک مُرده است و کسی که فانی و مُرده باشد، نمی تواند سخن بگوید.

(مفهوم: عاشق واقعی، بی ادعا و خاموش است و اسرار الهی را نزد دیگران بازگو نمی‌کند.)

یکی از صاحبدلان سر به جیب مراقبت فرو برده بود و در بحر مکاشفت مستغرق شده؛ آنگه که از این معامله باز آمد، به یکی از یاران به طریق انبساط گفت: از این بوستان که بودی، ما را چه تحفه کرامت کردی؟

قلمرو زبانی:معنی واژه‌ها: صاحبدلان: عرفا/ مراقبت: اصطلاح عرفانی، کمال توجه بنده به حق و یقین بر اینکه خداوند در همه احوال، عالِم بر ضمیر اوست؛ نگاه داشتن دل از توجه به غیرحق./ مکاشفت: کشف کردن و آشکار ساختن، در اصطلاح عرفانی پی بردن به حقایق است./ معاملت: اعمال عبادی، احکام و عبادات شرعی، در متن درس مقصود همان کار مراقبت و مکاشفت است. / انبساط: حالتی که در آن احساس بیگانگی و ملاحظه و رودربایستی نباشد، خودمانی شدن/ به طریق انبساط: به شیوه صمیمی و خودمانی/ کرامت کردن: عطا کردن، بخشیدن / تحفه: هدیه، ارمغان

نکات دستوری: یکی: نهاد/ از: حرف اضافه/ صاحبدلان: متمم/ سر: مفعول/ به: حرف اضافه/جیب: متمم/ مراقبت: مضاف‌الیه/ فروبرده بود: ماضی بعید/ و: حرف ربط هم‌پایه‌ساز/ در: حرف اضافه/ بحر: متمم/ مکاشفت: مضاف‌الیه/ مستغرق: مسند/ حذف فعل کمکی به قرینه لفظی: شده [بود.]/ آنگاه که: حرف ربط وابسته‌ساز/ از: حرف اضافه/ این: صفت اشاره/ معاملت: متمم/ بازآمد: فعل پیشوندی- ماضی ساده/ به: حرف اضافه/ یکی: متمم/ از: حرف اضافه/ یاران: متمم/ به: حرف اضافه/ طریق: متمم/ انبساط: مضاف‌الیه/ گفت: ماضی ساده/ از: حرف اضافه/ این: صفت اشاره/ بوستان: متممکه: حرف ربط/ بودی: غیراسنادی (حضورداشتن)/ ما را: «را» حرف اضافه به معنای (برای)/ ما: متمم/ چه: صفت پرسشی/ تحفه: مفعول/ کرامت کردی: فعل مرکب/ ترکیب‌های وصفی: این بوستان، چه تحفه

قلمرو ادبی: صاحبدل: کنایه از عارف /سر به جیب فروبردن: کنایه از در حالت تفکر عارفانه فرو رفتن/ بحر مکاشفت: اضافه تشبیهی/ مستغرق شدن: کنایه از خود بی خود شدن/ معامله: استعاره از اعمال عبادی / بوستان: استعاره از معرفت الهی یا عالم غیب/ در بحر مکاشفت مستغرق شدن: کنایه از پی بردن به حقایق الهی در حالت کشف و شهود/ تحفه: استعاره از معارف الهی / بوستان – دوستان : جناس

t.me/DaneshSad

قلمرو فکری: یکی از عارفان در حالت تفکّر و کشف و شهودِ عرفانی فرو رفته بود؛ هنگامی که از این حالت عرفانی بیرون آمد، یکی از دوستان به‌شیوه صمیمی و خودمانی به او گفت: «از این حالت عرفانی و نورانی که در آن قرار داشتی، برای ما چه هدیه‌ای آوردی؟»

گفت: به خاطر داشتم که چون به درخت گل رسم، دامنی پُر کنم هدیهٔ اصحاب را. چون برسیدم، بوی گلم چنان مست کرد که دامنم از دست برفت.

قلمرو زبانی: نکات دستوری: گفت: ماضی ساده/ جمله مرکبِ «به خاطر داشتم که چون به درخت گل رسم دامنی پر کنم اصحاب را» مفعول است برای فعل گفت/ به: حرف اضافه/ خاطر: متمم / داشتم: ماضی ساده/ که چون ← چون‌که: حرف ربط وابسته ساز / به: حرف اضافه/ درخت: متمم/ گُل: مضاف‌الیه/ رسم: مضارع التزامی(برسم)/ دامن: مفعول/ پُر: مسند/ کنم: ماضی التزامی (بکنم)/ را: حرف اضافه به معنی «برای»/ هدیه: متمم/ اصحاب: مضاف‌الیه/ چون: حرف ربط وابسته‌ساز/ برسیدم: ماضی ساده (رسیدم)/ بو: نهاد/ گل: مضاف‌الیه/ «م» در «گُلم» مفعول/ چنان: قید/ مست: مسند/ کرد: فعل اسنادی/ که: حرف ربط وابسته‌ساز/ دامن: نهاد/ «م» در «دامنم» مضاف‌الیه است./ از دست برفت: فعل مرکب (ماضی ساده)

قلمرو ادبی: درخت گُل: استعاره از معارف و حقایق الهی/ بوی گُل: استعاره از جلوه جمال حق/ دامن از دست رفتن: کنایه از مدهوش و بی اختیار شدن، از خود بی خود شدن/ مست، دست: جناس / واج‌آرایی: تکرار صامت «س».

قلمرو فکری: گفت: در نظرم بود که وقتی به اسرار و معارف الهی دست یابم، بهره‌ای از آن مشاهداتم را به عنوان هدیه برای دوستان بیاورم. ولی وقتی [به آن حالت عرفانی] رسیدم، جمال و عنایت خداوند مرا چنان مست و شیفتهٔ خود ساخت که اختیار خود را از دست دادم و از خود بی خود شدم.

ای مرغ سحر! عشق ز پروانه بیاموز کان سوخته را جان شد و آواز نیامد

این مدّعیان در طلبش بی خبرانند کان را که خبر شد، خبری باز نیامد

قلمرو زبانی: نکات دستوری:

• بیت اول: مرغ سحر: منادا/ فعل بعد از منادا به قرینه معنایی حذف شده است./ تو (محذوف): نهاد /عشق: مفعول/ ز: حرف اضافه/ پروانه: متمم/ بیاموز: فعل امر/ کان: که آن/ سوخته: مضاف‌الیه (صفت جانشین اسم)/ جان: نهاد/ شد: رفت، نابود شد / را: فک اضافه (جانِ آن سوخته)/ آن: صفت مضاف‌الیه/ آواز: نهاد/ نیامد: ماضی ساده

✓ ترتیب جملات در مصراع دوم← که جان آن سوخته شد و آواز نیامد

• بیت دوم: این: صفت اشاره/ مدعیان: نهاد/ در: حرف اضافه/ طلب: متمم/ ش: مضاف‌الیه/ بی‌خبران: مسند/ «ند» در بی خبرانند: مخفف فعل اسنادی/ کان: که آن/ را: حرف اضافه به معنی «از»/ آن: متمم/ خبر(خبردار– آگاه): مسند/ شد: فعل اسنادی/ خبری: نهاد / باز نیامد: فعل پیشوندی

✓ ترتیب جملات مصراع دوم← خبری از آن که خبر[دار] شد، بازنیامد.

قلمرو ادبی: بیت اول تشخیص دارد./ مرغ سحر: بلبل نماد عاشق دروغین و ظاهری/ پروانه: نماد عاشق حقیقی/ واژه‌آرایی: تکرار واژهٔ خبر/ بیت دوم تلمیح دارد به حدیث امام صادق (ص) :«من عرف الله کلّ لسانه» / مدعیان: کنایه از کسانی که دعوی شناخت خدا دارند. / کان را که خبر شد: کنایه از کسی که خدا را شناخت.

t.me/DaneshSad

قلمرو فکری: ۱-ای بلبل! عشق‌ورزی واقعی را از پروانه بیاموز؛ زیرا جان خود را در راه معشوق از دست داد امّا صدایی از او شنیده نشد. *(مفهوم: عاشق حقیقی در راه معشوق از جان می گذرد و شکایت یا ادعایی ندارد.)*

۲- کسانی که ادعای شناخت خدا را دارند، در واقع افراد غافلی هستند که به هیچ شناختی نرسیده اند؛ چون هر کس به معرفت الهی رسید، از خود بی‌خبر می‌شود و خبری از او به دیگران نمی رسد. (اسرار فاش نمی کند.)

(مفهوم: عارف حقیقی بعد از شناخت خدا (وصال)، راز دار می‌شود و سکوت عارفانه اختیار می کند.)

گنج حکمت: گمان

گویند که بطّی در آب روشنایی می دید؛ پنداشت که ماهی است. قصدی می کرد تا بگیرد و هیچ نمی یافت. چون بارها بیازمود و حاصلی ندید، فروگذاشت . دیگر روز هر گاه که ماهی بدیدی، گمان بردی که همان روشنایی است؛ قصدی نپیوستی و ثمرت این تجربت آن بود که همه روز گرسنه بماند. *کلیله و دمنه، ترجمه نصرالله منشی*

قلمرو زبانی: معنی واژه‌ها: بط: مرغابی / پنداشت: تصوّر می کرد / قصدی می کرد: تلاش می کرد / آزمودن: امتحان کردن / حاصلی ندید: نتیجه ای نگرفت / فرو گذاشتن: رها کردن، صرف نظر کردن / بدیدی: می‌دید / گمان بردی: فکر می کرد، خیال می کرد / قصدی نپیوستی: اقدام نمی کرد / ثمرت: نتیجه

قلمرو ادبی: گمان، همان: جناس / بط، آب، ماهی: مراعات نظیر

قلمرو فکری: می گویند یک مرغابی در آب، نوری می‌دید و خیال می کرد که ماهی است. تلاش می کرد آن را بگیرد، اما هیچ‌چیز به دستش نمی‌آمد. وقتی چند بار امتحان کرد و نتیجه‌ای نگرفت، آن کار را رها کرد. روز بعد، هر وقت ماهی واقعی را می‌دید، گمان می‌برد که همان روشنایی است و به سوی آن نمی‌رفت. نتیجه این تجربه آن شد که تمام روز گرسنه ماند. *(پیام حکایت: تعمیم نادرست تجربه، موجب از دست رفتن فرصت‌های ارزشمند می‌شود.)*

کارگاه متن پژوهشی درس اول

قلمرو زبانی

۱- جدول زیر را به کمک متن درس کامل کنید.

معنا	معادل معنایی
دارای نشان پیامبری	**وسیم**
شادی بخش	**مفرّح**
به خدای تعالی بازگشتن	**انابت**
قطع کردن مقرری	**بریدن وظیفه**

۲- سه واژه در متن درس بیابید که هم آوای آنها در زبان فارسی وجود دارد.

قربت (غربت) – حیات (حیاط) – خوان (خان)

t.me/DaneshSad

۳- از متن درس برای کاربرد هر یک از حروف زیر، سه واژه مهم املایی بیابید و بنویسید.

ح)..... **حیات**..... ..... **حلیه**..... ..... **مفرح**.....)

ق)..... **قربت** ..... **قبا**..... ..... **باسق**.....)

ع)..... **ربیع**..... ..... **عاکف**..... ..... **عصاره**..)

٤-در عبارت زیر، نقش دستوری ضمایر متصل را مشخص کنید.

بوی گُلم چنان مست کرد که دامنم از دست برفت:

- **بوی گلم: مفعول (بوی گل من را)** - **دامنم: مضاف‌الیه(دامنِ من)**

۵- در متن درس، نمونه ای برای کاربرد هریک از انواع حذف (لفظی و معنایی) بیابید.

- **لفظی: در هر نفسی دو نعمت موجود است و بر هر نعمتی شکری واجب [است.]**
- **معنایی: بنده همان به [است] که ز تقصیر خویش عذر به درگاه خدای آورد.**

قلمرو ادبی

۱-واژه‌های مشخص شده، نماد چه مفاهیمی هستند؟

ای مرغِ سحر! عشق ز پروانه بیاموز کان سوخته را جان شد و آواز نیامد

- **مرغ سحر: نماد عاشق دروغین** **پروانه: نماد عاشق حقیقی**

۲- با توجه به عبارت های زیر به پرسش ها پاسخ دهید.

- باران رحمت بی حسابش همه را رسیده و خوان نعمت بی دریغش همه جا کشیده.

- فراشِ باد صبا را گفته تا فرش زمردین بگسترد و دایه ابر بهاری را فرموده تا بنات نبات در مهد زمین بپرورد.

الف) آرایه های مشترک دو عبارت را بنویسید.

- **سجع (رسیده ، کشیده / بگسترد ، بپرورد) – اضافه تشبیهی: (بارانِ رحمت، خوانِ نعمت/ فراشِ بادصبا ، دایهٔ ابربهاری، بناتِ نبات، مهدِ زمین)**

ب) قسمت مشخص شده بیانگر کدام آرایه ادبی است؟

- **استعاره از سبزه و چمن**

قلمرو فکری

۱- معنی و مفهوم عبارت‌های زیر را به نثر روان بنویسید:

* عاکفان کعبه جلالش به تقصیر عبادت معترف که: ما عَبدناک حق عِبادتک:

- **مفهوم : ناتوانی در پرستش شایسته خداوند**
- **معنی: پرستش‌کنندگانِ خداوند (عابدان) به کوتاهی در عبادت اعتراف دارند و می‌گویند: تو را آن گونه که شایسته است، پرستش نکردیم.**

*یکی از صاحبدلان سر به جیب مراقبت فرو برده بود و در بحر مکاشفت مستغرق شده:

- **مفهوم: مراقبه و کشف حقایق عرفانی**
- **معنی: یکی از عارفان در حالت تفکّر و کشف و شهودِ عرفانی فرو رفته بود.**

۲- مفهوم کلّی مصراع‌های مشخص شده را بنویسید.

- ابر و باد و مه و خورشید و فلک درکارند تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری

- **مفهوم: قدردانی از نعمت‌های خداوند و غافل نبودن از یاد او**

t.me/DaneshSad

– چه غم دیوار امت را که دارد چون تو پشتیبان چه باک از موج بحر آن را که باشد نوح کشتیبان؟

➢ **مفهوم: حمایت پیامبر(ص) موجب دلگرمی و نجات است.**

–گر کسی وصف او ز من پرسد بی دل از بی نشان چه گوید باز؟

➢ **مفهوم: ناتوانی در وصف معشوق (خدا)**

۳– از کدام سطر درس، مفهوم بیت زیر قابل استنباط است؟

هیچ نقاشت نمی‌بیند که نقشی برکشد وانکه دید، از حیرتش کلک از بنان* افکنده ای سعدی * بنان: سرانگشت، انگشت

➢ **الف) واصفان حلیه جمالش به تحیر منسوب که ما عرفناک حق معرفتک.**

➢ **ب) به خاطر داشتم که چون به درخت گُل رسم، دامنی پر کنم هدیهٔ اصحاب را. چون برسیدم، بوی گلم چنان مست کرد که دامنم از دست برفت.**

درس دوم: مست و هشیار

محتسب مستی به ره دید و گریبانش گرفت مست گفت: ای دوست این پیراهن است افسار نیست

قلمرو زبانی: معنی واژه‌ها: محتسب: مامور حکومتی شهر که کار او نظارت بر اجرای احکام دین و رسیدگی به احکام شرعی بود./ افسار: تسمه و ریسمانی که به سر و گردن اسب و الاغ و... می بندد.

نکات دستوری: محتسب: نهاد/ مست: مفعول/ «ی» در «مستی»: نشانه نکره/ به: حرف اضافه/ ره: متمم /دید: ماضی ساده / و: حرف ربط هم پایه‌ساز/ گریبان: مفعول/ ش: مضاف‌الیه/ گرفت: ماضی ساده/ مست: نهاد/ گفت: ماضی ساده/ «ای دوست این پیراهن است افسار نیست» : مفعول برای فعل گفت/ ای: نشانه ندا/ دوست: منادا/ بعد از منادا، فعل به قرینه معنایی حذف شده است./ این: نهاد/ پیراهن: مسند/ است: فعل اسنادی/ افسار: مسند/ نیست: فعل اسنادی.

قلمرو ادبی: است، نیست: تضاد/ مست، است: جناس/ واژه‌آرایی: تکرار واژهٔ مست/ واج‌آرایی: تکرار صامت «س»، «ت» / محتسب: نماینده طبقه حاکمان/ مست: نماینده طبقه مردم عامه

قلمرو فکری: مأمور اجرای احکام دینی، مستی را در راه دید و یقه‌اش را گرفت. مست گفت: دوست عزیز! این چیزی که گرفته‌ای پیراهن است نه افسار. *(مفهوم: اعتراضی طنزآمیز است به رفتار مامور حکومت با شهروندان)*

گفت: مستی زان سبب افتان و خیزان می‌روی گفت: جرم راه رفتن نیست ره هموار نیست

قلمرو زبانی:نکات دستوری: گفت: ماضی ساده/ «مستی زان سبب افتان و خیزان می‌روی» : مفعول برای فعلِ «گفت»/ مست: مسند/ «ی»: مخفف فعل اسنادی / ز: حرف ربط/ آن: صفت اشاره/ سبب: متمم/ زان سبب: قید / افتان و خیزان: قید/ می‌روی: مضارع اخباری / گفت: ماضی ساده/« جرم راه رفتن نیست ره هموار نیست» مفعول برای فعلِ«گفت»/ جرم: مسند/ راه‌رفتن: مضاف‌الیه/ نیست: فعل اسنادی است و نهاد آن «افتان و خیزان رفتن» است که محذوف می باشد/ ره: نهاد / هموار: مسند/ نیست : فعل اسنادی.

قلمرو ادبی: گفت: واژه‌آرایی: تکرار واژهٔ گفت/ واج‌آرایی: تکرار صامت «ن»/ افتان و خیزان رفتن: کنایه از عدم تعادل/ هموار نبودن راه: کنایه از نابسامانی